بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 30/2/1393

ما در جلسهء قبل اقسام فاء ترتیب را ذکر میکردیم ،فاء عاطفه،البته فائی که به معنای جزاء هم هست آن هم به یک معنا ترتّب جزاء بر شرط را میرساند ،احتمالاً اصلاً فاء معناش یک مفادّ واحد هست، فاء جزاء و فاء عاطفه یک فاء باشند ولی خوب محلّ کلام ما درمورد فاء عاطفه بود، بعضی از دوستان در مورد فاء فصیحه مطرح میکردند، فاء فصیحه به اصطلاح ادبی ها اینطور که در کتابهاشون نوشتن و دوستان اشاره کردن ،فائی هست که متفرّعٌ علیه آن محذوف باشد ، حالا چه این متفرّعٌ علیه آن،معطوفٌ علیه آن باشد چه آن شرطش باشد ،آن فصیحه بودن یا نبودن به بحث ما ارتباط ندارد ،ما بحثمون در مورد این است که این دوشیئی را که به همدیگر مترتّب میشوند معطوفٌ علیه آن چه مذکور باشند چه محذوف باشد نحوهء ترتّبش به چه نحو است ، خوب یک نکته ای را قبل از اینکه بحث را به آن سیاقتی که عرض کرده بودم دنبال بکنم ،در بعضی از کتب تفاسیر یک بحثهایی در مورد اقسام فاء عاطفه ای که بر صفات داخل میشود مطرح کرده بودند ،خیلی چون به بحث ما مربوط نیست ذکر نمیکنم فقط آدرسهاش را میدهم که اگر یک وقت رفقا میخواند مراجعه کنند بد نیست، در کتاب البحر المحیط جلد 9 صفحه90 ،الجامع لاحکام القرآن جلد 16 صفحه 62 ،روح المعانی جلد 12 صفحه 65 اینها هم اقسامی برای فاء عاطفه ای که بر صفات داخل میشود ذکر کرده که خارج از بحث کنونی ما است ، ما اینجا در مورد فائی هست که دو تا جمله را به هم عطف میکنند اما فائی که مفردات را به هم عطف میکنند مورد بحث ما نیست، خوب فائی که دو تا جمله را عطف میکنند ،عرض کردم گاهی اوقات به اعتبار ترتیب زمانی مفاد دو جمله است مثل کنتم امواتاً فاحیاکم گاهی اوقات به خاطر این است که مفاد جملهء دوم معلول مفاد جملهء اول هست در عالم ثبوت ، گاهی اوقات به خاطر این است که مفاد مفاد جملهء دوم معلول مفاد جمله اول هست در عالم اثبات ، آنجایی که مفهوم را عطف کنیم بر جملهء قبلی که دلالت بر مفهوم میکند ،چون لازمهء انحصاری که از جملهء قبل فهمیده میشود فهم مفهوم است ،انحصار در عالم اثبات دلالت بر مفهوم میکند ،خوب اینها بحثی نبود، بحث در مورد قسم دیگری از اینها بود که مفاد جمله نه ترتیب زمانی دارد نه ترتیب ثبوتی دارد نه ترتیب اثباتی ، ما میگفتیم گاهی اوقات مفاد جمله نیست که به لحاظ او ترتیب رعایت شده است ،مفاد موضوع جمله هست و اینجور میخواستیم بیان کنیم که گاهی اوقات چون تصور یک موضوع تصور موضوع دیگر را به دنبال می آورد بنابراین این هم مصحّح اتیان فاء هست ،حاج آقا میفرمودند این مثالهایی که میزنید همه اش در جایی است که یک استثنائی نسبت به جملهء قبل باشد، و من آن مثالی هم که زده بودم برای عدم استثناء و یک غفلتی هم کردم ،بعداً متوجه شدم **واذکروا الله فی أیّامٍ مّعدوداتٍ**، **فمن تعجّل فی یومین فلا إثم علیه** هم یک نوع استثناء هست ،ایام معدودات، میگه در هر سه روز که 11و12و13 باشد خدا را یاد بکنید ،مراد از واذکروا الله هم در منی هست یعنی بیاد در منی آن ذکر مخصوص خاص را باید بیان کنید ،کسی که زودتر میخواهد برود که دیگه این در منی نیست این موضوع ، **فمن تعجّل فی یومین** یعنی کسی که در دو روز عجله میکند و روز سوم را نمیماند این خوب یک نوع استثنائی هست از جملهء بعد بنابراین ، **فمن تعجّل فی یومین فلا إثم علیه** آنهم استثناء است ،بعد اینجوری به ذهنم رسید، حاج آقا میفرمودند که گاهی اوقات فاء به این اعتبار است که آن جملهء قبل زمینه ساز است برای این جملهء بعدی هست ، من اینطوری مثال میزدم ،میگفتم که: مثلاً 1000 نفر در این مدرسه هستند پس یوجد فی هذا المدرسه هزار نفر پس بزرگسالهاش هفت سال زندگی میکنند کوچیک سالهاش پانزده سال زندگی میکنند ،خوب این هم درواقع این فاء هم به این اعتبار هست که برای اینکه زندگی کنند باید باشند تا زندگی کنند ،یک مقداری آنهم زمینهء آن حکمهای قبلی با وجود آن حکمهای بعدی هست، آن هم آن شکلی که ما تصویر میکردیم نبود، بعد اینجوری به ذهنم رسید ، حالا ببینیم اینجوری این تعبیر درست است یا نه ؟ خوب ببینید استثناء به آن معنا نتیجهء جملهء عام که استثناء نیست پس چرا مورد استثناء را در این با فاء تفریع ، این مقدارش دیگه مسلّم است که وقتی بخواهند یک مورد را از حکم استثناء کنند با فاء تعبیر میکنند و مثالهایی که میزدیم همه از این سنخ بود مثلاً **وأتمّوا الحجّ و العمرة لله** حجّ و عمره را به طور کامل انجام بدهید اگر نتوانستید کامل انجام بدهید **فمااستیسر من الهدی** و همهء مثالهای دیگه ای که میزدیم جنبه های استثنائی داشت **یا ایها الذین آمنو کتب علیکم الصیام کما کتب علی الّذین من قبلکم لعلّکم تتّقون**،**أیّاماً معدودات فمن کان منکم مریضاً او علی سفرٍ فعدّةٌ من ایّامٍ أخر** استثناء بعضی صور مساله هست از یک حکم عام، صحبت سر این هست که استثناء را چطور با فاء عطف نسبت به جملهء قبلی عطف شده است ، بعد اینجور به ذهنم رسید : ببینید سه تا چیز ما داریم، یکی تصوّر موضوع داریم ،یکی تصوّر اجزاء قضیّه و کلّ مفادّ قضیّه را داریم ، یکی هم تصدیق قضیّه ،آن چیزی که از این مطالب استفاده میشود این نیست که مجرّد تصوّر موضوع و اینکه تصوّر یک موضوع متفرّع یر تصوّر موضوع دیگر باشد کافی باشد برای اینکه فاء ذکر بشود، دوتا حکمی که به هم ربط ندارند ،بگیم العلماء واجب الاکرام فالمتّقون منهم کثیر العمر عمرشان طولانی میشود ،هیچ ارتباطی هم این حکمها به همدیگه نداشته باشد با فاء تفریع نمیکنند ،یک نوع ارتباط حکمی هم بین اینها باید وجود داشته باشد، بعد به ذهنم رسید که شاید همین مقدار که تصوّر اجزاء قضیّه نه خصوص موضوع معلول قبل باشد کفایت کند برای اطلاق فاء،شما وقتی میگید مردم باید روزه بگیرند **یا ایها الذین آمنو کتب علیکم الصیام** خوب **کتب علیکم الصیام** این تصوّر را به دنبال می آورد که شخصی که مریض هم هست باید روزه بگیرد شخص مسافر هم باید روزه بگیرد ،این را استثناء میکنیم ، استثناء فرع ،نمیخواهیم بگیم تصدیق حتماً باید تصدیق مستقرّ وجود داشته باشد ،همین که تصوّر آن جملهء دوم ،مجموع جمله یا بفرمایید تصدیق بدویِ جملهء دوم نه تصدیق نهایی ، متفرّع باشد از جملهء اول همین مقدار کافی هست که فاء را تعبیر بکنیم ،مثلاً ببینید من یک آیه دیگه ای من اینجا یادداشت کردم سورهء بقره آیهء 200 :**فإذا قضیتم مّناسککم فاذکروا الله کذکرکم ءاباءکم أو أشدّ ذکراً فمن الناس من یقول ربّنا ءاتنا فی الدنیا و ما له فی الأخرةِ من خلاق ومنهم مّن یقول ربۀنا ءاتنا فی الدّنیا حسنةً و فی الأخرةِ حسنةً و قنا عذاب النّار أولئک لهم نصیبٌ ممّا کسبوا و الله سریع الحساب،** این آیه این تشقیق شقوق مردم را با فاء به جملهء قبلی عطف کرده است این به نظر میرسد اینجوری است میگه که شما وقتی مناسکتون را انجام دادید خدا را یاد کنید ، خوب خدا را یاد کردن افراد دو گونه ،بعد اشاره میکند که افراد دوگونه یاد کردن خدا دارند، بعضی هاشون فقط برای حوائج دنیوی خدا را یاد میکنند بعضی ها هم برای حوائج أخروی هم خدا را یاد میکنند، این هم در واقع همان جملهء سابق مقدمه است برای این جملهء بعدی ، دستور میدهد شما این کار را بکنید ، میگه البته شما دو دسته هستید بعضی هاتون به نحو کامل این دستور را انجام میدهند بعضی هاشون به نحو ناقص انجام میدهند ،اینهم این فاء تفریع به اعتبار این است که آن جملهء سابق زمینه ساز است برای این جملهء بعدی ، نمیخواهیم بگیم این حکم معلول آن هست ، نه آن زمینهء اینکه انواع دعا کردن مردم را بگیم امر به دعا است ، میگیم ما دستور دادیم که دعا کنید پس شما دو دسته هستید بعضی ها تون برای حوائج دنیا دعا میکنید بعضی هاتون برا آخرة ،آن کأنّ زمینه ساز است برای ما بعد ، همین هم کافی هست برای اینکه فاء را تفریع کنیم ، حالا اینها تحلیلهای قضیّه هست ،(تفصیل یا تفسیر هم در واقع همین است ،این هم فاء ترتیب هست که تفصیل که میخواهد بدهد کأنّ آن صورت قبل را میخواهد تشقیق شقوق کند، تشقیق شقوق باید آن حکمش یا حکم قبلی باشد ،حالا نفیاً یا اثباتاً ،میخواهد بگه همان حکم بعضیها به همان شکل یا بعضی ها، یا یکی از انحاء حکم باشد ، اما اینکه هیچ ارتباطی با آن حکم قبلی نداشته باشد با فاء بیارورند به مجرّد اینکه یک موضوعی هست که دو شقّ دارد، آن که دیروز ما عرض میکردیم ظاهراً مطلب مطلب ناتمامی است و اجالتاً موردی که به این نحو فاء اطلاق بشود به نظر نرسید ،حالا قبل از اینکه وارد آیهء شریفهء خودمان بشیم و در موردش صحبت کنیم و تطبیق بحثهای سابق را در موردش گفتگو کنیم ،یک آیه دیگه ای هم اینجا هست این را هم در موردش صحبت بکنم بد نیست، در سوره بقره **والوالدات یرضعن أولادهنّ حولین کاملین لمن أراد عن یتمّ الّرضاعة** بعد ادامه دارد میگه **فإن أرادا فصالاً عن تراضٍ منهما وتشاورٍ فلاجناح علیهما** خوب این فصالی که در آیه به شرط تراضی و تشاور اجازه داده شده است مراد از فصال چیست؟ در کلام مفسّرین اختلافی است ، بعضی ها میگن که مراد از فصال چه در دو سال باشد چه در خارج دو سال باشد ایّ وقتٍ کان حولین أو ما بعدها در بعضی از روایات ما و کلمات بسیاری از مفسّرین میگن مراد از **أرادا فصالاً** یعنی در حولین قبل از اتمام حولین ،در خود حولین اگر بخواند بچه را از شیر بگیرند به شرط تراضی و تشاور اشکالی ندارد خوب ممکن شخص باتوجه به فاء کلمهء فإن أردنا ممکن است که توهم بشود که مراد اصلاً بعد از حولین است که میگه فاء اینجا تفریع کرده است ، ولی باتوجه به بحثهایی که کردیم روشن شد که این مطلب درست نیست یکی از اقسام فائی که هست صورتی که استثناء میکند از حکم سابق یک صورتی را، میگه دو سال باید **یرضعن أولادهنّ حولین کاملین** دو سال کامل باید شیر بدهید ولی اگر در ضمن دو سال هم با رضایت طرفین و تشاور خواستید انفصال را انجام بدهید ، یک نوع استثناء هست از **یرضعن أولادهنّ حولین کاملین** و استثناء یک صورت را با فاء به جملهء قبل عطف میکنند و فاء حتماً لازم نیست که ترتیب ترتیب زمانی باشد میتواند ترتیب ترتیب استثنائی باشد و اصلاً در این آیه با تراضٍ منهما و تشاورٍ و خصوصیّاتی که این ذکر کرده ،این خصوصیّات تناسب دارد باید در داخل این سال باشد و الّا خارج سال از خود آن حولین کاملین معناش این است که آن وظیفه برای آن دو سال است ، دو سال که تمام دیگه وظیفه ای وجود ندارد ، دیگه قید تراضٍ منهما و تشاورٍ اینها در کار نیست، آن ظاهر آن آیه این است که اگر دوسال تمام شد دیگه وظیفه ای نسبت به حول ، این نیست ،اینکه قید میکند **عن تراضٍ منهما وتشاورٍ** با این سختگیریها و امثال اینها مطرح میکند، در ضمن دوسال هست و امثال اینها، این نکته راهم ضمیمه کنم حاج آقا فتواشون این است که بیست و یک ماه لازم است شیر دادن ،از جهت مصلحتی که طفل دارد ضرری به طفل زده نشود و زن و شوهر به این نتیجه برسند که میشود آن را قطع کنند، و روایتی هست که میگه اگر از بیست و یک ماه کمتر شد و هو جورٌ علی الصّبی ،به آن روایاتی که وارد شده است تمسّک میکنند میگن جور بر صبیّ هست کأنّ حق دارد نسبت به بیست و یک ماه، این آیه هم با همان مطلب سازگار هست و البته با آن توضیحی که آن روایت داده،حالا این را با این آیه چند جور میشود جمع کرد ، حالا این را حالا بماند، **لمن أراد عن یتمّ الّرضاعة** معناش این است که اگه کامل بخواهد شیر بدهد بیست و چهار ماه است ، آن روایت میگه بیست و یک ماه و آن نسبت به **أرادا فصالاً** حالا آن شاید کمتر از آن هم اگه بخواهد بهش ناظر باشد ؛اولاً در صدر آیه استفاده نمیشود که بیست و چهار ماه واجب است ، چون قید کرده **لمن أراد عن یتمّ الّرضاعة** کسی که میخواهد یک شیر دادن کامل ، این بیش از استحباب استفاده نمیشود، بیست و چهار ماه استحباب دارد که بیست و چهار ماه باشد ، اما از بیست و یک ماه کمتر چی؟ از این آیه اطلاقش اقتضاء میکند که اگر زن و شوهر هر دو راضی بودن و با همدیگر مشورت کردند آنها بتوانند آن را کم کنند ، مفسّرین در ذیل اینکه مشورت کنند یعنی چی ؟ این را توضیح دادن ،یعنی مشورت کردن دیدن برای بچه ضرر ندارد مشکلی ایجاد نمیکند میتوانند کمتر از او را انجام بدهند ، و این تفسیری که مفسرین کردن با آن روایت هم منافات ندارد، روایت فرضش این است که میگه یک حقّی دارد ولی جایی که شیر دادن به آن ضرر میزند یا دیگه نیازی به شیر دادن نیست ،(ایشان میگه تا بیست و یک ماه واجب به آن شیر داده بشود مگر اینکه طرفین ببینند که احتیاجی ندارد و یا اصلاً ضرر دارد براش، آن جورٌ علی الصبی یعنی این حقّش هست ولی جایی که طرف ضعیف میشود دیگه آن ناظر به آن طرف نیست و آن فروض را نمیگیرد، )خوب حالا بیایم روی آیهء شریفه ای که مورد بحث ما بود ،آیهء سوره نساء که در مورد ارث صحبت میکردیم ، **یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظّ الانثیین فإن کنّ نساءً فوق اثنتین** این فاء چرا عطف شده ،ابتدا میگه ما سفارش میکنیم در مورد فرزندانتان به پسر دو برابر دختر بدهید ،خوب یک فرض دیگه این هست که حالا اگر پسر و دختر نداشتن چی؟ ببینید این شبیه همان آیه هست **و أتمّ الحجّ و العمرة لالله** حج و عمره را به خاطر خدا کامل کنید ، اگر نتوانستید چی؟ صورتی که امکان عمل به آن وظیفه نیست ،این یکی از مواردی هست که با فاء میتوانیم به قبل، اما دو تا استثناء هست ،حالا استثناء را هر جور تعبیر بکنید، یعنی صورتی که امکان عمل به وظیفهء قبلی نیست آن را بافاء عطف میکنند، حالا میخواهید آن را یک قسم مستقلّ تعبیر بکنید ،نه با فاء عطف نمیکنند ،جایی که یک وظیفه ای تعیین شده ،میگه اگر نتوانستید به این وظیفه عمل کنید چی؟ این هم در داخل همان قسم هست که تصور قبلی ،تصور بعدی را به دنبال می آورد، یعنی یک سوال مقدّری را ایجاد میکند که اینجا میشود با فاء چیز کرد، أتمّ الحجّ و العمرة لالله ،شما یک حجّ و عمرهءو کامل انجام بدهید ،خوب اگه نتوانستیم چی؟ میگه فإن أحصرتم فمااستیسر من الهدی ، این هم در واقع اینطوری هست ،این آیه میفرماید که خدا در مورد اولاد توصیه میکند به مذکّر دو برابر مؤنّث بدهیم، خوب اگر مذکر و مؤنث نداشتیم چی؟ (بحث سر این هست که یک جمله ای که بر جملهء قبل تفریع میشود یک موقعی کل مفادّ ،قضیّیه تصدیقیه ، این تصدیق معلول قبل است ،حالا یا زماناً مترتّب بر قبل است یا ثبوتاً یا اثباتاً آن اقسامی که گفتیم ، بعضی وقتها کلّ مفادّ به عنوان یک قضیّه متفرّع بر قبل نیست ولی تصوّر آن قضیّیه آن سوال را در مورد این مورد هم به دنبال می آورد، اینجاها هم فاء صحیح است ،که مواردی که فرض کنید میگه اگر شما بچّه دار بودید فلان کار را بکنید خوب اگر نبودیم چکار کنیم؟ ، **للذکر مثل حظّ الانثیین** مفرّعٌ علیه است ، **یوصیکم الله فی اولادکم** حکم نیست که، میگه در مورد اولاد شما این توصیه شده است ،یک جمله هست دو تا جمله نیست ، **یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظّ الانثیین** خدا در مثل اولاد شما توصیه میکند که مذکر دوبرابر مؤنث میبرد، خوب تمام شد ،حالا ، **فإن کنّ نساءً** این فاء چی هست؟ بحث این است، من عرضم این است که این فاء از این قسم است که نحوهء ترتیب ،ترتیب تصوّری است نه تصدیقی ،ولی نه تصوّر موضوع ،تصوّر کلّ قضیّه ،یعنی وقتی که شما میگید مذکر و مونث بودن ،مذکر دو برابر مونث میبرد ،خوب این سوال پیش میاد که اگر مذکر و مونث نبود چی؟ این میگه اگر نبودند ،مثلاً مذکر تنها بود سهم مذکر اگر متعدّد بودند دو سوم ، واحد بودند یک سوم به اطلاق سکوتی هم اقتضاء میکند که برای مذکّر تنهایی هم فرض تعیین نشده ،قرابت بر هستند، پس بنابراین عرض من این است که ، **فإن کنّ نساءً فوق اثنتین** این فاء عطف از سنخ فاء عطف آن سنخ اخیری هست که عرض میکردم، ، **فإن کنّ نساءً فوق اثنتین فلهنّ ثلثا ما ترک وإن کانت واحدةً فلها النّصف** خوب اینها بحثهایی هست که فعلاً خیلی کارش نداریم،  **و لأبویه لکلً واحدٍ منهما السّدس ممّا ترک إن کان له ولدٌ**،این فاء **فإن لم یکن** چی هست؟ این هم دقیقاً از همین قسم هست، میگه اگر ولد داشتن حکمش این است خوب اگر ولد نداشتن چی؟ وقتی شما آن صورت را مطرح میکنید این به ذهن خطور میکند که وقتی ولد داشتن حکمش را بیان کردید وقتی ولد نداشتن را حکمش را بیان کنید ،این فإن لم یکن ولدٌ با فاء دقیقاً این هم از همین قسم هست، **فإن لم یکن لّه ولدٌ وورثه أبواه فلأمِّهِ الثلث** خوب **فإن کان له إخوةٌ** این **فإن کان له إخوةٌ** این حکمش چیست؟ اینجا بعضی ها ، دیدم جسّاس در کلامش این بود که این فاء ،فاء عطف هست و یک بحثهای مختلفی در این آیه هست حالا نمیخواهم وارد آن بحثها بشوم ،این فاء عطف را میگه **فإن کان له إخوةٌ** عطف به آن ورثه أبواه هست، همان مطلبی که ما میخواهیم نتیجه گیری کنیم ،همان مطلب را آن دارد ولی به این شکل **فإن لم یکن لّه ولدٌ وورثه أبواه**، **فإن کان له إخوةٌ** عطف بر آن هست ،عبارت این میشود **فإن لم یکن لّه ولدٌ وورثه أبواه**، **و کان له إخوةٌ** این و کان له إخوة را هم عطف به آنجا میگیرد، و میگه اینکه امّ سدس دارد درفرضی هست که ورثه أبواه هم باشد این را اینجوری مطرح میکند، در بعضی از تفاسیر ما هم ، مجمع البیان بود ،تبیان بود ،اینجوری مطرح کردن، و در بعضی از کتابهای ما هم برای ردّ قول عامّه که گفتن إخوه حاجب أمّ هستند ،چه پدر باشد ،چه پدر نباشد ، گفتن وإن کان له إخوةٌ عطف به ورثه أبواه هست به این معنا که ادامهء آن هست **فإن لم یکن لّه ولدٌ وورثه أبواه**، **و کان له إخوةٌ** فائش را بگذارید کنار إن هم بگذارید کنار میشود **فإن لم یکن لّه ولدٌ وورثه أبواه**، **و کان له إخوةٌ** یعنی مفروض کلام جایی هست که پدر موجود باشد خوب اینجوری معنا کردن،ولی به نظر میرسد که این مطلب درست نیست، از چند جهت، اولاً مجرد اینکه **إن کان له إخوةٌ** عطف به قبل یاشد این نیست که آن را حفظ کنید،میتواند جای او باشد ،ببینید ما یک موقعی میگیم إن جاء زیدٌ فأکرمه، بعد میگیم وإن کان له قلنسوةٌ مثلاً فقلنسوه اش را از پاش در بیار ،إن کان له قلنسوه یک موقعی عطف به آن شرط است یعنی جای شرط میشیند، یک موقعی عطف به شرط هست به این اعتبار که میخواهد علاوه بر شرط یک شرطی منضمّ کند ، در بحث ضمان یک اختلافی هست بین شیعه و اهلی تسنن ، که ضمان آیا نقل ضمانتٍ الی ذمّه است یا ذمّ ذمّةٍ الی ذمّه، اینجا عطف از باب این هست که یک شرط جدیدی به شرط سابق میخواهد ذمّ کند یا میخواهد آن شرط رابردارد یک شرط دیگه جایگزین کند، هر دوجورش امکان دارد، و مانعی ندارد، و اینکه ما بخواهیم بگیم حتماً به آن شکلی که اینها میگن ، به آن شکل نیست، این یک نکته، نکتهء مهمتر این که اینها ربطی به آن بحثها ندارند ،اینجا عطف جمله به جمله است **فإن کان له إخوةٌ** عطف به آن جملهء قبلی است ، عطف شرط به شرط نیست ، آن حرفها در صورتی بود که یک شرطی را میخواستیم بر شرطی عطف کنیم ،اینجا عطف جمله به جمله هست این حرفها اصلاً در صورتی بود که فرض کنید که شما میگید که إن جاء زیدٌ فأکرمه بعد بگید وإن کان له خدمةٌ ،این وإن کان له خدمةٌ عطف بر آن شرط هست یعنی وان کان له خدمةٌ فاکرمه ،این جمله را عطف میکنیم به آن جملهء قبلی خوب اینجا حالا همان بحثهایی که مطرح هست که آیا از باب ذمّ هست یا نقل هست و امثال اینها ، اینها در جایی هست که ما یک چیزی را بخواهیم بر خصوص شرط عطف کنیم، نه عطف بر جملهء شرطیه ،اینجا عطف جمله به جمله هست ،اصلاً داخل در آن بحثها نیست ،آن بحثهایی که آقایون مطرح کردن اجنبیِّ از این بحث، آن بحثهایی که دیروز میکردیم و امروز ادامه دادیم در مورد عطف جمله به جمله بود ،این عطف جمله به جمله آنها پاش به اینجا کشیده میشود، به نظر میرسد اینجا فاء درصورتی یک جمله بر جملهء قبل عطف میشود که یکی از صور جملهء سابق باشد ،یک استثنائی از جملهء سابق باشد ،یک عامی باشد که این موضوعش خاصّ نسبت به آن باشد حالا تحلیل این قضیه بماند ،آیا آن تحلیلی که ما میکردیم درست هست یا درست نیست بماند، یکی از مواردی که عطف جمله به جمله میشود، جایی است که موضوعش استثناء از موضوع سابق است، یک صورت خاصی از موضوع قبل را می آوریم ،میخواهیم استثناء کنیم، **یا ایها الذین آمنو کتب علیکم الصیام کما کتب علی الّذین من قبلکم لعلّکم تتّقون**،**أیّاماً معدودات فمن کان منکم مریضاً او علی سفرٍ فعدّةٌ من ایّامٍ أخر** میخواهیم استثناء کنیم اگر مریض بودید دیگه واجب نیست اگر در سفر بودید دیگه واجب نیست، **فعدّةٌ من ایّامٍ أخر** بر شما واجب است ،استثنائ از قبل است ، اینجا آورده میشود ،حالا به هر جوری تحلیل کردید ، جنبهء تحلیلیش را فعلاً کار ندارم، اصل اینکه فاء در عطف جمله به جمله یکی از مواردی که آورده میشود در جایی که جمله بعدی استثناء باشد نسبت به جملهء قبلی، اما جایی که رابطهء دو تا جمله عموم خصوص من وجه باشند اینجا فاء نمی آورند بگیم إن کان الانسان عالماً فاکرمه فإن کانوا فاسقین فلاتکرمه، و مراد ما خصوص علمای فسّاق نباشد ،یک موقعی فإن کانوا فاسقین را به قرینهء قبل میگیم مراد از فاسق من العلماء باشد داخل در همان استثناء میشود، فإن کانوا فاسقین نه ، فإن کان الانسان فسقاً ،اینجا با فاء نمی آورند ،فاء در جایی هست که جملهء بعد از فاء موضوعش جزئی از جملهء سابق باشد ،آن جوری که آنها معنا میکنند **فإن کان له إخوةٌ** میگن که این اخوه اگر داشته باشد ،حالا چه ورثه ابواه باشد چه نباشد ، **إن کان له إخوةٌ** رابطه اش با ورثه ابواه ،عموم خصوص من وجه میگیرند، اینجا اصلاً تناسب ندارد فاء بیاد ،فاء د رجایی هست که این استثنائی از جملهء قبل باشد ،این باشد دقیقاً همان معنایی که در روایات ما آورده میشود و در کلمات بعضی از مفسّرین هم استفاده میشود، آن نتیجه اش این میشود که یک صورت از صورت سابق را استثناء میکند **فإن لم یکن لّه ولدٌ وورثه أبواه** **فلأمِّهِ الثلث** **الّا أن یکون له إخوة** که **فلأمّه السدس** ،به اصطلاح یک نوع استثنائی دارد میکند از صورت قبلی که این صورت **فإن کان له اخوةٌ** را میآورد که دقیقاً همان معنایی که در روایات ماهم ، اصلاً از جهت روایات ما خیلی مطلب واضح و صاف هست، از خود آیه هم با توجه به تعبیر فائی که وجود دارد نه به آن تقریبی که ،جسّاس میخواست عطف به او بگیرد ،آن حرفها درست نیست این فاء ، فاء معطوف شرط بر شرط نیست (نتیجه اش یکی است) آن اشکالی که اگر این عطف به شرط باشد شرط لازم نیست حتماً به نحو ،اگر نگیم شرط ظاهرش برداشتن آن و جایگزین کردن است، قطعاً به نحو ذمّ نیست ،فرض کنید میگیم إن جاء زیدٌ فاکرمه و إن کان له خدمةٌ ،اگر نگیم معناش این است که آن جاء زید را بگذار کنار به جاش إن کان له خدمةٌ را بگذار ،اگر نگیم مراد این هست که این در واقع حالا یک تعبیر دقیق تر بکنم ، (نه عطفِ قبل از جمله است ،عطف همیشه به یک معنا به اعتبار حکم است ،ولی عطف مفرد بر مفرد است یعنی آن حکم را هم میخواهی سر این بیاوری یا جمله به جمله است ، میگیم جاء زیدٌ فعمرٌ مثلا ، این عطف مفرد بر مفرد است ، یعنی این مفرد را جای او بگذار حکم سابق برش بیار ،این عطف مفرد بر مفرد نیست ،عطف جمله به جمله است ، این است که دیگه آن بحثهایی که مطرح هست که عطف جزو توابع هست و آن عاملی که سر معطوفٌ علیه هست سر معطوف هم میاد اینها برای عطف مفرد بر مفرد است ، عطف شرط به شرط هم به یک معنا عطف مفرد بر مفرد است ، چون شرط هم یک جمله نیست ، قطعه ای از جمله هست ، اینکه ما میگیم مفرد بر مفرد اعمّ از این است که یک مفرد باشد یا عبارت ناقصه باشد ،عبارت ناقصه هم مفرد بر مفرد است ، مراد از مفرد یعنی آنکه جملهء تامّه نباشد ولو یک عبارت باشد ،میگیم رأیت زیداً فی البیت و فی الحمام ،فی الحمام جارو مجرور عطف به فی البیت است و از سنخ عطف مفرد بر مفرد است ،این هم عطف شرط بر شرط باشد آن حرفهایی که آقایون مطرح میکردند مطرح میشود در حالی که اینجا اصلاً عطف شرط بر شرط نیست ،عطف جمله به جمله است و آن بحثهایی که انجا مطرح میکنند آن بحثها اصلاً نیست،(معطوفٌ علیه کل جمله است ،میگه إن جاء زیدٌ فاکرمه و إن جاء عمرٌ فاکرمه ،ببینید عطف مفرد بر مفرد که نیست ، عطف جمله به جمله هست دیگه ، یعنی شرط و جزاء با این مجموعش بر آن معطوف هستند ،این باشد اشکال ندارد که بگیم **فإن کان له اخوةٌ فلأمّه السدس** این عطف لامّه الثلث باشد این عیب ندارد، **فإن لم یکن لّه ولدٌ وورثه أبواه** **فإن کان له اخوةٌ فلأمّه السدس** اگر این هم باشد عیبی ندارد، ولی من میگم که اگر نخواهیم آن را بگیم ، عطف به لأمّه الثلث نگیریم ، عطف بخواهیم جمله به جمله هم بگیریم بازبا توجه به کلمهء فاء همان نتیجه باید گرفته بشود حالا این را من یک توضیحی در موردش عرض میکنم.